

جهنم بعد از مرگ را اینجا ببینید!

این جهنم، عشق، سرور، امید، زیبایی، حقیقت، ایثار، محبت و شفقتی که در درونم بود را می پوشاند و تنها احساسی که برایم باقی ماند شرم و درد بود.

به گزارش سایت خبری پرسون، تجربه نزدیک به مرگ تجربیات کسانی است که برای لحظاتی از عوالم دنیا جدا شده و مرگ را تجربه کرده و بازگشته‌اند. یکی از بهترین و ساده‌ترین توصیفاتی که در تجربیات نزدیک به مرگ درباره جهنم خوانده و شنیده‌ایم در کتاب پیتر بالدوین پاناگر نوشته شده که خود یک تجربه‌کننده «ان‌دی‌ئی» است:

سپس جهنم به سراغم آمد...

من وارد جهنم خویشتن شدم. این جهنمی بود که خود برای خود خلق کرده بودم. این یک جهنم شخصی بود، زیرا دیدم که در طول عمرم خودم آن را برای خویش بنا کرده بودم. خدا این جهنم را به وجود نیاورده بود. در دنیا اصلاً نمی دانستم که در حال صرف کردن عمرم برای ساختن یک جهنم برای خود هستم، یک به یک با عمل، فکر، و حرف خود!

نمی دانستم که جهنم را مانند یک گنج گران بها با خود حمل کرده‌ام.

جهنمی که من را در بر گرفت، تجربه و احساس آنچه در دنیا در حق دیگران انجام داده بودم، از دیدگاه و نقطه نظر آنها بود.

من خود دردهایی که در دیگران ایجاد کرده بودم را با خود حمل کرده و اکنون به سوی دیگر آورده بودم. چقدر برایم غیرمنتظره بود!

با این حال می دانستم که شکستگی ام جزیی از بشر بودن من است و به نوعی خصیصه طبیعی زندگی روی زمین می باشد! مردم روی زمین به یکدیگر آزار و اذیت می رسانند، و من هم از این امر مستثنی نبودم.

ولی با این حال تمام دردی که آگاهانه یا ناآگاهانه و عمداً یا سهواً در دیگران ایجاد کرده بودم را حالا خودم حس می کردم.

به خصوص دردهایی را که به دوستان، اطرافیان و عزیزان خود وارد کرده بودم.

تحمل آن بسیار دردناک بود.

مانند یک آتش سوزاننده در درون روحم، ولی با این حال این آتش من را پاک می ساخت.

اکنون می فهمیدم که «گناه» چیست:

گناه ایجاد درد و آزار در «دیگری» است.

بسیاری از گناهانم غیرعمدی بودند.

ولی اکنون نه تنها تمام ابعاد و آثار رفتار و اعمال خود را می دیدم و حس می کردم، بلکه دلایل ناکافی و بی ارزشی که برای توجیه کارهای خود آورده بودم را نیز در کنار آنها می دیدم.

من خود قاضی خویشتن بودم و ترازوی اعمالم در دست خودم بود. طبق قضاوت خودم گناه کار بودم و بی نهایت احساس شرم می کردم.

مدارک و شواهد علیه من در درون خود من بود و هیچ دفاعی برای عرضه نداشتم. تمام توجیهات و دلایل من مثقال سنگینی کارهایم را کاهش نداد.

با اینکه بیشتر چیزهایی که در سوی دیگر درک کردم را بعد از برگشت به دنیا فراموش کردم، این یکی از محدود چیزهایی بود که توانستم به یاد بیاورم.

جهنم خارج از من نبود و مکانی نبود که به آنجا بروم، بلکه چیزی در درون من بود.

این جهنم، عشق، سرور، امید، زیبایی، حقیقت، ایثار، محبت و شفقتی که در درونم بود را می پوشاند و تنها احساسی که برایم باقی ماند شرم و درد بود. جهنم دردناک است و هیچ زیبایی و عشقی در آن نیست؛ تجربه نزدیک به مرگ برای هر انسانی آموزنده است؛ اگر چشم بینا و گوش شنوا و

اراده‌ای برای آموختن باشد.